

خبر

«مکالمه» فورد کاپولا در خانه سینما

دهمین جلسه سینماتک خانه سینما، به نمایش و نقد فیلمی از فرانسیس فورد کاپولا، فیلم‌ساز آمریکایی، اختصاص دارد.

در این برنامه و در بخش «کلاسیک‌های سینمای جهان»، به مناسبت پنجاهمین سال ساخت و نمایش فیلم «مکالمه» The Conversation،

نسخه‌ای ترمیم‌شده از این فیلم به نمایش درمی‌آید.

پس از نمایش این فیلم، آریا قریشی و مازیار فکری‌ارشاد درباره این فیلم و ارزش‌های هنری و تاریخی آن سخن خواهند گفت.

دهمین برنامه سینماتک خانه سینما، روز چهارشنبه سی‌ویکم مرداد ساعت ۱۷ در سالن زنده‌باد سیف‌الله داد خانه سینما برگزار خواهد شد.

حامد بهداد مادر ناصرالدین شاه شد

حامد بهداد به عنوان صداییشه شخصیت مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه قاجار، در انیمیشن سینمایی «ژولیت و شاه» حضور دارد. بهداد در انیمیشن سینمایی «ژولیت و شاه» به جای شخصیت مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه قاجار، صداییشگی کرد. این انیمیشن سینمایی که از طرف اشکان رهگذر نویسندگی و کارگردانی شده و آرمان رهگذر تهیه‌کنندگی آن را برعهده دارد، در ژانر کمدی-رمانتیک و موزیکال تولید شده و به وقایع تاریخی شکل‌گیری تئاتر غربی در ایران می‌پردازد.

بهداد علاوه‌بر صداییشگی این شخصیت، ترانه مرتبط با مهد علیا را نیز اجرا کرده است. این دومین همکاری او با استودیو هورخش است؛

پیش از این او در انیمیشن سینمایی «آخرین داستان» به جای شخصیت ضحاک صداییشگی کرده بود.

در این انیمیشن، بهنام جلیلیان به عنوان آهنگ‌ساز و میثم یوسفی به عنوان ترانه‌سرا حضور دارند. همچنین بهزاد عمرانی، خواننده گروه بمرانی، و امید نعمتی، خواننده گروه پالت، از دیگر صداییشگان این اثر هستند.

داستان «ژولیت و شاه» درباره جولی، بازیگر جوان و تازه‌کار تئاتر است که به دعوت ناصرالدین شاه برای بازی در نقش ژولیت به ایران می‌آید؛ اما نقشه شاه برای او چیزی فراتر از یک اجرای ساده است.

امین قاضی به عنوان مدیر دوبلاژ و سام استودیو برای ضبط صدای صداییشگان این پروژه همکاری دارند. نصرالله مدقالمچی، دوبلور پیش‌کسوت، نقش میرزا حسین‌خان سپهسالار، صدراعظم دربار ناصرالدین شاه را صداییشگی کرده است.

این انیمیشن سینمایی برای اولین بار در جشنواره بین‌المللی فانتازیا ۲۰۲۱ و سپس در جشنواره بین‌المللی انیمیشن انسی ۲۰۲۲ به مخاطبان معرفی شد. همچنین «ژولیت و شاه» در بخش انتقال تجربه (Work in Progress) جشنواره بین‌المللی انیمیشن انسی ۲۰۲۳ حضور داشته است.

بازیگر «پدر خوانده» درگذشت

ایسنا: جان آریز، بازیگر نقش سالواتوره تسیو در قسمت دوم فیلم «پدرخوانده» و همچنین سریال «فول‌هاوس»، در ۸۳سالگی درگذشت. این بازیگر متولد نیوجرسی در فیلم‌های «گرمای قفس» (۱۹۷۴)، «امان دیوانه» (۱۹۷۵) و «کاندید منچوری» (۲۰۰۴) ظاهر شد و در فیلم «بت‌ساز» اثر تیلور هاکفورد (۱۹۸۰) و «نیویورک سیتی» (۱۹۹۱) ساخته ماریو ون پیبلز نیز ظاهر شده است. آریز همچنین نقش کلاداریه‌بر به نام لوکاس کاستیلیانو و همچنین یک مولتی‌میلیونر کشتی‌رانی به نام الکساندر نیکوس را در سریال «دنیای دیگر» شبکه NBC در طول یک دهه (۹۸–۱۹۹۹) بازی کرد.

او همچنین نقش پدرسالار یک خانواده چندنسلی ایتالیایی-آمریکایی را در سریال «فولتفوسکو» شبکه NBC بازی کرد، اما این کمدی که از سوی بیل پرسکی و سام دنوف ساخته شد، در سال ۱۹۷۵ فقط ۹ قسمت ادامه داشت.

به گزارش هالیوود ریپورتر، آریز درحالی‌که در لس‌آنجلس مشغول به کار بود، با فرانسیس فورد کاپولا ملاقات کرد و برای نقش مایکل کورلونه در فیلم پدرخوانده (۱۹۷۲) تست داد. البته آل پاجینو این نقش را ایفا کرد، اما آریز در قسمت دوم این فیلم در نقش یک تبهکار به نام تسیو بازی کرد؛ نقشی که در قسمت اصلی ایب ویگودا ایفا کرده بود.

آریز در سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۱ در نقش پدر نابودگر جسی کاتسوپولیوس در سریال «فول‌هاوس» شبکه ABC ظاهر شد و دوباره این نقش را برای بازسازی این سریال از طرف نتفلیکس، در سال ۲۰۱۷ ایفا کرد.

جانانسان آریز در ۴ مارس ۱۹۴۱ در انگلود نیوجرسی در خانواده‌ای از مهاجران ایتالیایی به دنیا آمد. پس از اینکه او و خانواده‌اش چند سال در ایتالیا زندگی کردند، دوباره در نیوجرسی ساکن شدند و او در سال ۱۹۵۹ در دبیرستان دویات‌مورو فارغ‌التحصیل شد.

آریز در اوایل دهه ۱۹۶۰ به نیویورک سیتی نقل مکان کرد تا بازیگری را دنبال کند، سپس به لس‌آنجلس آمد و در فیلم کلاسیک بولیت در سال ۱۹۶۷ در کنار استیو مک‌کوئین، نقش یک قاتل را بازی کرد. او پس از آن در فیلم‌هایی مانند «ملخ» (۱۹۷۰) و «کشتن شیرین کورتیس هانسون» (۱۹۷۲) بازی کرد. او بعدها در نقش آلبرت آتاسارتزا، رئیس تبهکاران، در مینی سریال تحسین‌شده «خاطرات یک گانگستر» در سالل ۱۹۸۱ محصول NBC نیز ظاهر شد.

اعلام آمار مخاطبان تماشاخانه ایران شهر در تیر و مرداد ۱۴۰۳

آمار فروش و تعداد تماشاگران نمایش‌های «دموکراسی با طعم همبرگر»، «جیب‌هایی پر از نان»، «تاری» و «شاه‌لیو» که در فاصله زمانی ۱۳ تیر تا ۲۴ مرداد سال جاری در سالن‌های سمندریان و ناظرزاده کرمانی به صحنه رفتند، به تفکیک اجراها مشخص شد.

نمایش «دموکراسی با طعم همبرگر» به کارگردانی حامد شفیع‌خواه که از ۱۲ تیر در سالن ناظرزاده با ظرفیت ۲۱۲ تماشاگر و قیمت بلیت ۲۵۰ هزارو ۲۰۰ تومان روی صحنه رفت، با ۳۲ اجرا تا تاریخ ۲۴ مرداد و با میزبانی از شش‌هزارو ۱۶۶ تماشاگر، توانست به فروشی معادل یکمیلیاردو ۱۳۰میلیون و ۱۱۰ هزار تومان دست پیدا کند.

نمایش «جیب‌هایی پر از نان» به کارگردانی علی گودرزی که از ۱۵ تیر در سالن سمندریان با ظرفیت ۱۵۰ تماشاگر و قیمت بلیت ۲۵۰ هزارو ۲۰۰ تومان روی صحنه رفت، با ۳۱ اجرا تا تاریخ ۲۴ مرداد با میزبانی از چهارهزارو ۶۷۶ تماشاگر، فروشی معادل یکمیلیاردو ۴۵میلیون و ۱۷۰ هزار تومان داشته است.

نمایش «شاه‌لیو» به کارگردانی کاوه مهدوی که از ۱۵ از تیر در سالن ناظرزاده با ظرفیت ۲۱۲ تماشاگر و قیمت بلیت ۲۵۰ هزارو ۲۰۰ تومان اجراهای خود را آغاز کرد، با ۱۴ اجرا تا تاریخ ۵ مرداد توانست با میزبانی از هزارو ۱۶۷ تماشاگر، فروشی معادل ۱۵۶میلیون و ۲۹۶ هزار تومان داشته باشد.

گفت‌وگو با علیرضا داودنژاد به بهانه اکران «مصائب شیرین ۲»

همیشه به ساخت فیلمی درباره مهاجران هم‌وطن فکر می‌کردم



بهناز شیرینی

علیرضا داودنژاد فیلم‌ساز یگانه‌ای است. کمتر فیلم‌سازی نظیر او را می‌توان در سینمای ایران دید که زندگی به معنای واقعی در آثارش جریان دارد و تجربه‌گرایی همچنان دغدغه او است. «مصائب شیرین ۲» فیلمی است دوست‌داشتنی با قصه‌ای پرکشش که این روزها در اکران سینماهاست. با علیرضا داودنژاد درباره چگونگی شکل‌گیری این فیلم و نگاهش به سینمای ایران هم‌کلام شدیم که شما را به خواندن این گفت‌وگو دعوت می‌کنیم.

ماه فیلم‌برداری آماده شویم. کم‌کم متوجه شدم بچه‌ها سر از حرف‌های من درنمی‌آورند و شرایط آن‌چنان‌که باید عادی نیست. پدر خانواده هم این‌ها و آن‌ها می‌کرد و حالا با دلش نمی‌آمد یا رویش نمی‌شد یا داشت دنبال چاره می‌گشت. اشاراتی داشت اما حرف روشن و قاطعی نمی‌زد و من هم که از صحبت‌هایی که آنها به انگلیسی می‌کردند سر درنمی‌آوردم و فقط به دلم افتاده بود که با مشکلاتی روبه‌رو شده‌ایم. تا شبی که رضا مرا نشانند و قریب به این مضمون با من صحبت کرد که بابابا کیتی همسر پسردایی‌ات که می‌بینی هر روز در اتاقش ساعت‌ها پشت مانتیتو و کامپیوتر می‌نشیند و ضمن آستیزی و چرخاندن امور خانه گیگاه رفت‌وآمدهای باعجله‌ای هم دارد، در واقع مشغول مدیریت زنجیره رستوران‌های خانوادگی‌شان است که نمی‌تواند حتی یک روز هم از آنها غفلت کند. بچه‌ها هم درس و مشق و مدرسه و کالج و کلاس و باشگاه و کلوب دارند که از قبل برنامه‌ریزی و چیده شده و آزادکردن ساعات آنها از این برنامه‌ها و تطبیق دادن این اوقات با هم و فراهم‌کردن مجال لازم برای کار و تمرین و فیلم‌برداری به یک برنامه دقیق پیشینی احتیاج دارد که آن هم معمولا و بنابر راه‌رسم اینجا، محتاج مذاکره، حساب‌وکتاب و احتسالات ذخالت وکیل و عقد قرارداد و این حرف‌هاست و زمان می‌برد و برنامه‌ریزی دقیق می‌خواهد و خلاصه این ماجرا که از آنها می‌خواهی چند روزی در خانه بمانند و دوروبر تو باشند و گوش به فرمان تو بزنند و تمرین‌کنند و نقش‌ها و رابطه‌ها را در آورند، توقعاتی نامعقول و سرجمع خیالاتی خام است. از دست پدر خانواده یعنی پسردایی من هم کاری ساخته نبود؛ چون آنجا اساسا امکانی برای صدور فرمان‌های قبلیه‌ای وجود ندارد. هبوط کردم؛ واقعا هبوط کردم. پس کتاب داستانی که آورده بودم بسته شد و خداحافظی دل‌آشوبی از لندن و ورود به منچستر کردم که مونا و خانواده شوهرش، محمد کوشا در آنجا زندگی می‌کردند و آماده بود همه امکانات‌شان را در اختیار فیلم بگذارند. منتها هر دو رفتار بی‌پروبرگرد خط قرمزهایی بودند که مدرسه بچه‌ها و شایستگی‌های محمد بود؛ یعنی آنها غالبا فقط اوقاتی را می‌توانستند سر صحنه باشند که بچه‌ها در مدرسه هستند و شیفت کاری محمد هم شروع نشده باشد. در این شرایط عجیب‌وغریب توصیه اکید رضا به من این بود که در مونا از انصراف و بازگشت به ایران حرف نزنم که آن را لحاظ روحی ضربه‌ای سنگین برای مونا می‌دانست؛ چراکه بعد از ۲۰ سال او عمیقا در اشتیاق و انتظار انجام کار است و همه امکانات

و مناسباتی را هم که دارد، طبق اخلاص گذاشته است. به او گفتم من و تو هرکدام برای زندگی‌کردن محتاج یک کدبانو هستیم که امور زندگی‌مان را بچرخاند، حالا می‌گویی بیا در منچستر خانه‌ای اجاره کنیم و دوتایی در آنجا با هم زندگی کنیم و فیلم هم بسازیم؟ می‌خندید و می‌گفت خیالت راحت باشد، با مونا حلش می‌کنیم که همین‌طور هم شد و منصافا هر دو هم با همه توان سنگ‌تمام گذاشتند. به این ترتیب ماندنی شدم. چرخیدم، پرسه زدم، زندگی‌کردن و آشنایی با خانواده‌های مهاجر و معاشرت و گفت‌وگو و رفت‌وآمدهای جداگانه با هرکدام از نسل‌های مختلف کم‌کم چشم‌اندازی از مناسبات و معضلات و زندگی روزمره آنها را برایم رؤیت‌پذیر کرد. در ایران و در متل قوی ۲۰ سال قبل مونا به راه مامان اقدس رفتم. با خودم گفتم فامیلی آنجا هست و رضا سه‌سوته همه را دور هم جمع می‌کند و گروه و وسایلی از ایران می‌آید و بلافاصله توجیه و تمرین و فیلم‌برداری و تدوین شبانه و خط‌گرفتن برای ادامه کار و ساخته‌شدن یک فیلم زنده و سرحال که زندگی و دغدغه و گذران امور انواعی از مهاجران ایرانی را در غربت نشان می‌دهد. پس من و رضا به‌راحتی ویزا گرفتیم، به انگلیس پرواز کردیم و در لندن وارد خانه بزرگ پسردایی‌ام شدیم و اتاقی گرفتیم و آشنایی‌هایی به هم زدیم و درصدد پیش‌تولید برآمدیم و جالب بود که در همان گام اول همه تیرهای ما برای آوردن گروه به انگلیس به سنگ خورد و علی‌رغم چندین بار اقدام، جز ترلان پروانه برای هیچ‌یک از افراد گروه پیش‌بینی‌شده‌مان نتوانستیم ویزا بگیریم. این اولین زلزله‌ای بود که کاخ رویاهای ما را به لرزه درآورد و ما را به این نتیجه‌ناگیز رساند که باید به فکر پیدا و جمع‌وجورکردن یک گروه در همان‌جا می‌افتادیم. اما پیش از آن، برداشتن گام دوم و آماده‌سازی گروهی بود که باید کار جلوی دوربین یعنی بازیگری در فیلم را انجام می‌دادند. ما دو تیم را در نظر گرفته بودیم؛ تیم اول پسردایی

و کیتی، همسر انگلیسی و دختر و سه پسر او بودند که من نزد آنها زندگی می‌کردم و همه کم‌وبیش فارسی هم بلد بودند و می‌فهمیدند. تیم دوم هم مونا و همسرش و اقوام و دوست و آشناهایی بود که در منچستر زندگی می‌کردند. آنجا در لندن و خانه پسردایی من خود را میهمانی نمی‌دیدم که آماده‌ام درباره انجام کاری با آنها صحبت کنم و خودم را با آنها که برای هر روز هفته‌شان برنامه دارند تطبیق بدهم، بلکه فامیلی بودم که برای فیلم‌ساختن روی خوشی از آنها دیدم‌ام و حالا آماده‌ام که دورهم جمع باشیم و صحبت کنیم و اتود بنزیم و برای رسیدن به متن و اجرای زنده آن تمرین کنیم و برای ورود به یکی دو

ندارد و در فضای مجازی هم سروصدا و حضور چشمگیری پیدا نکرده، چگونه می‌توان به طور کلی درباره بازخوردش با مخاطب ارزیابی و داوری داشت؟ نمی‌دانم.

❖ شما از جمله فیلم‌سازانی هستید که همواره ذات سینما به معنی واقعی آن برای شما اهمیت داشته و هیچ‌گاه به موضوعات حاشیه‌ای سینما تن ندادید و نخواستید مسیری غیر از چیزی که به آن اعتقاد دارید، بروید. هرچند نگاه تیزبین و سخت‌گیر شما در تمام این سال‌ها باعث شده تا با فاصله به سراغ فیلم بعدی بروید. برنامه‌ای برای ساخت فیلم در آینده‌ای نزدیک دارید؟

ایده‌هایی دارم، ولی فیلم‌ساختن دل‌ودماغی می‌خواهد که متأسفانه آن را ندارم؛ به‌ویژه آنکه اوضاع سینما را هم بی‌سروسامان می‌بینم. سینمایی که ۸۰ درصد تولیدات آن ورشکست می‌شود و عمده اعضای صنوف آن بی‌کار هستند و برای بقا چاره‌ای جز چند کمدی تجاری و تعدادی ترازدی ارگانی ندارد و درام‌های اجتماعی اثرگذار و فیلم‌سازان جریان‌ساز هم جای چندانی در آن ندارند و سانسور و ناامنی بازار همچنان عرصه آن بر فیلم‌سازی تنگ می‌کند و به گزینش و کوچ‌دادن نیروهای خوب از فضای ملی بین پژوهش و آموزش و بازار کار و اشتغال فیلم‌ساختن به سر ذوق بی‌آورد، درباره سینما و اساسا منظومه هنری رسانه‌ای ملی به فکر می‌برد و نگران می‌کند. آیا از دست دولت و اسناف کاری برای فرهنگ و هنر و سینما برخواهد آمد؟ آیا ده‌ها میلیون نیروی خوش‌فریحه و متخصص و خلاق ایرانی پرکنند در سطح کشور برای تولید محتوا به کار گرفته خواهند شد؟ آیا در ایجاد ملی بین پژوهش و آموزش و بازار کار و اشتغال پیوند و ارتباط لازم به وجود خواهد آمد؟ آیا شکستن انحصارهای سیاسی و مالی بر مالکیت ابزار تولید و توزیع و نمایش و پراگفتن هنر و سینمای زیرزمینی مدیران دولتی و صنفی را برای مهار سانسور و ناامنی در بازار به چاره‌اندیشی و حرکت درخواهد آورد؟ آیا طراحی و ایجاد بازارهای غیرانحصاری و امن‌وامان مردمی و بازگرداندن مخاطبان ده‌ها میلیون‌نی فارسی‌زبان به تاراج رفته از طریق ماهواره‌ها و بازارهای سیاه به دامان صنایع مرغوب و رقابت‌پذیر ایرانی، رؤیا و خواب و خیالی است که تعبیری در واقعیت پیدا خواهد کرد؟

البته ناامید نیستم و آرزو دارم و امیدوارم و ممکن می‌دانم که سینمای ایران بار دیگر کمر همت خواهد بست و دوباره ابتکار عمل را در فضای ادبیاری-شنیداری داخلی به دست خواهد گرفت و این بار علاوه‌بر قله‌های جشنواره‌ای راه خود را به سوی بازارهای منطقه‌ای و جهانی باز خواهد کرد. کدام ایرانی وطن‌دوست و نگران بچه‌ها و جوان‌ها و نسل‌های آتی چنین چشم‌اندازی را نمی‌پسندد در مسیر آن سنگ‌اندازی می‌کند؟ **❖ بعد از بازی در سریال «در انتهای شب» و ایقالی که مخاطب درباره این سریال و به‌ویژه بازی شما داشت، نمی‌توان از این پرسش گذشت که حضور شما در سریال با شکل بازی ظریف و منحصربه‌فرد شما، در ادامه همان نبض جاری زندگی در آثار خودتان بسود. چقدر این نقش را دوست داشتید؟**

واقعیت این است که بازی من در این سریال هم بیشتر با اصرار و واسطه‌گری رضا و سابقه دوستی و ارتباط او با علی سرتیپی بود که اتفاق افتاد. نمی‌دانم چرا رضا فکر می‌کرد برای من لازم است و باید حتما این کار را انجام بدهم؛ البته بدون دیدن فیلمی جذاب از آیدا پناهنده عزیز و خواندن متن سریال که آن را گرم و به زندگی نزدیک یافتم و آشنایی با خود آیدا که او را بانویی هنرمند و با معرفت دیدم. زیر بار فشار رضا هم نمی‌رفتم و کوه‌های دو هزار را به سوی تهران ترک نمی‌کردم. اما تمهیداتی که او برای سفرم چید، به‌ویژه شرایط مناسبی که برای اقامت من در تهران فراهم کرد، بالاخره پای من را به جلوی دوربین آیدایی عزیز باز کرد. از ابتدا هم صحبت من و آیدا همین بود که حتی‌المقدور بتوانیم هرکدام به سهم خود گرمای زندگی ایرانی را به نقش‌ها و مناسبات داستان منتقل کنیم. ناگفته نماند که بعد از تمرین با پارسا بیروزفر و هدی زین‌العابدین بود که به خود نقش زریاف هم تعلق خاطر پیدا کردم. به‌ویژه آنکه با رفتن به سر صحنه و دیدن شرایط کار متوجه شدم علی سرتیپی هم که اصرار داشت و به من قول کار خیلی خوبی را می‌داد، انصافا مضایقه نکرده و شرایط لازم برای انجام یک کار حرفه‌ای اما سر فرصت و باکیفیت را فراهم کرده است.

یادداشت

احیای فراموش‌شده‌ها میچسلاو واینبرگ

فریدپرش

براساس گزارش اخیر نیویورک‌تایمز، با حضور یک اپرا در فستیوال سالزبورگ و ضبط آثاری برای دویچه گرامافون، به نظر می‌رسد موسیقی میچسلاو واینبرگ درحال پیداکردن جایگاه خود در دنیای موسیقی کلاسیک است. در ادامه بیشتر به آن می‌پردازیم.

بازگشت در موسیقی کلاسیک مفهومی پیچیده و دشوار برای تعریف است. ممکن است یک آهنگ‌ساز که در زمان خود نادیده گرفته شده، توسط هنرمندان یک نسل مورد توجه قرار گیرد، اما نسل بعدی او را دوباره فراموش کند. گاهی نیز فقط به مناسبت یک سالگرد یا رویداد خاص، نامش مطرح شود و سپس دوباره به حاشیه رانده شود.

نگاهی به آثار میچسلاو واینبرگ (۱۹۱۹–۱۹۹۶)، آهنگ‌ساز لهستانی‌الصل که در شوروی سابق پناهنده شد، می‌اندازیم. شهرت او در غرب تا حد زیادی تحت تأثیر دوستی نزدیکش با دیمتری شوستاکوویچ قرار گرفته است. بااین‌حال، در قرن حاضر علاقه به واینبرگ رو به افزایش بوده و نشانه‌هایی وجود دارد که موسیقی او سرانجام در حال پیداکردن جایگاه خود در ریپرتوار موسیقی کلاسیک است.

یکی از آخرین دستاوردهای این روند، احیای اپرای فوق‌العاده او به نام «ابله» در فستیوال برجسته سالزبورگ اتریش بود. میرگا گراژنینه‌تایلر، رهبر ارکستر این اجرا، که با اقتدار آثار واینبرگ را به صحنه آورد، به قراردادی با دویچه گرامافون به ارتقای جایگاه او در موسیقی کلاسیک کمک کرده است.

بااین‌حال، واینبرگ همچنان برای بسیاری از شنودگان چهره‌ای ناشناخته باقی‌مانده است. او یک آهنگ‌ساز یهودی بود که با وجود تمام مصائب قرن بیستم، آثارش سرشار از زیبایی و آرامش است. هویت او به تجربیاتش در بیش از ۱۵۰ اثر موسیقی و ده‌ها موسیقی متن فیلم گره خورده است که همچنان در انتظار توجه و تحلیل قرار دارند. جالب اینکه او طبق گفته‌های خانواده‌اش، در اواخر عمر به مسیحیت گروید. واینبرگ در ورشو به دنیا آمد اما در سال ۱۹۳۹، پس از شنیدن خبر حمله قریب‌الوقوع آلمان به شهر، به شوروی فرار کرد (او به تنهایی سفر کرد و تا دهه ۱۱۹۶۰ از قتل خانواده‌اش در یک اردوگاه کار اجباری بی‌خبر بود). او در ابتدا در مینسک ساکن شد، اما با پیشروی نازی‌ها به شرق، به تاشکنند ازبکستان پناه برد.

سرانجام واینبرگ با کمک آهنگ‌سازانی مانند شوستاکوویچ که برایش دعوت‌نامه‌ای از کمیته دولتی هنر دریافت کرده بودند، به مسکو رسید. او در این شهر مدتی از رفاه نسبی و شهرت برخوردار بود، اما سرکوب موسیقی و یهودی‌ستیزی منجر به دستگیری او در اوایل سال ۱۹۵۳ شد.

هرچند شوستاکوویچ برای آزادی واینبرگ تلاش کرد، اما مرگ استالین یک ماه بعد از آزادی او منجر شد، و واینبرگ که هرگز تمایلی به بحث در مورد آزاروایدت نداشت، به آهنگ‌سازی بازگشت، اما بیشتر به ساخت موسیقی برای فیلم‌های شوروی و کارتون‌های کودکانه روی آورد. جالب اینکه همین آثار بود که نخستین بار گراژنینه‌تایلرا با موسیقی او آشنا کرد. در دهه ۱۹۶۰، واینبرگ دوباره برای ارکستر به طور پریار آهنگ‌سازی می‌کرد. در گذشته او به عنوان شاگرد شوستاکوویچ یاد می‌شد، اما اکنون رابطه آنها بیشتر به عنوان یک دوستی نزدیک با تبادل سازنده ایده‌های موسیقی شناخته می‌شود. اگرچه شباهت‌هایی بین سبک‌های آنها وجود دارد، اما هرکدام شخصیت موسیقایی متمایزی دارند.

دومش، اولگا رخلسکایا، نوشته بود: «آهنگ‌ساز کسی است که می‌داند درون هرکدام از ما را با نور منحصربه‌فرد خود روشن کند. «ستنی‌گریبی»، «آوانکاره» و «مدرنیسم» مفاهیمی بی‌معنا هستند. تنها چیزی که اهمیت دارد، آنچه است که واقعا متعلق به توست.»